

سفارت سر هر فردجنس

Sir Harford Jones

چنانکه اکثر خوانندگان میدانند و قبلاً نیز اشاره‌ای شد با شروع جنگهای ناپلئون ، روابطی بین فرانسه و ممالک مشرق زمین برقرار گردید که کم و بیش در اوضاع آن ممالک مؤثر شد . یکی از آن ممالک ایران بود که بین سیاست توسعه‌طلبی و جنگجویی روسیه و نظرهای سیاسی و نظامی ناپلئون نسبت به هند و سیاست خدعه‌آمیز انگلیس‌ها در مورد دفع ناپلئون و دفاع هند واقع شده بود و بدو علت یکی ضعف نظامی و دیگری جهل از متررات بین‌المللی ، سرانجام در این گرداب بلا ، قدرت خود را از دست داد و قدر بلند او در ممالک آسیائی یست شد .

در همین دوره ، یعنی مقارن سالهای اول قرن نوزدهم چند گاهی فرانسویان در ایران نفوذ یافتند و هیأت نظامی کاردان که ظاهر آ برای اصلاح قشون ایران بکشور ما فرستاده شده بود ، راه هر گونه نفوذی را در برابر ایران بردشمنان فرانسه بسته بود .

انگلیس‌ها نیز آرام ننشسته ، در دوست مشرق و مغرب یعنی کلکته و لندن درصدد چاره بودند و مقدمات فرستادن هیأت سفارت تازم‌ای را بایران فراهم مینمودند .

از دربار لندن سر هر فردجنس انتخاب شد و از کلکته سر جان مالکم و هر دو در کار خود شایستگی داشتند .

سر هر فردجنس ، سالها بعنوان بازرگان در بوشهر و شیراز بسر برده و زبان فارسی یاد گرفته و بارجال ایران آشنائی پیدا کرده بود و وقتیکه او را بسمت سفارت ایران تعیین کردند . مقام قونسولی انگلیس در بغداد را داشت و بهمین مناسبت و از جهت طول مدت اقامت در بصره با رجال عثمانی نیز دوستی بهم رسانیده بود .

موضوع آشنائی او با محمد نبی خان گفته شد . یکی دیگر از آشنایان او میرزا عیسی فراهانی یعنی میرزا بزرگ قائم مقام اول بود .

عمومی میرزا بزرگ ، یعنی میرزا حسین در دستگاه زندیه سمت وزارت داشت . سر هر فردجنس نیز بعنوان تجارت و بویژه خرید و فروش جواهر ، دربار زندیه راه یافته و در آنجا دوستانی برای خود پیدا کرده بود که یکی از آنها میرزا بزرگ بود .

البته در آن موقع هنوز میرزا بزرگ اهمیت و مقامی نداشت ولیکن بهر حال دوستی او برای این مرد انگلیسی ممکن بود فایده‌ای داشته باشد .

مالکم در بهار سال ۱۸۰۸ از بمبئی عازم خلیج فارس گردید و سر هر فردجنس نیز در اوایل همان سال به بمبئی رسید .^۱

دوستی که هر دو مأمور اجرای یک سیاست بودند ، بظاهر باهم رقابت مینمودند و این خود یکی از اسرار مهم سیاست انگلستان بود .

فرمانروای هند، سرهرفردجنس را در بمبئی نگاهداشت تا نتیجه مأموریت مالکم معلوم شود. مالکم در دهم مارس ۱۸۰۸ وارد بوشهر گردید اما اجازه ورود بخاک ایران باو داده نشد. مالکم شکست خورد و باوجود اینکه قریب بیست لک روپیه خرج کرد بمقصود خود نرسید، زیرا انگلیسها با داشتن عهدنامه تعرضی و دفاعی با ایران درباریکترین موقع یعنی وقتی ایران در جنگال روسیه بی پناه مانده بود، بافته عملی شاه عهدشکنی کردند و او را از خود راندند.

اینک نوبت سرهرفردجنس بود. وی در ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۸ از بمبئی حرکت کرد و در ۱۴ اکتبر وارد بوشهر گردید. او در بوشهر غریب و نا آشنا نبود چنانکه گفته شد، سالها در این شهر بیازرگانی اشتغال داشته و افراد سرشناس آنجا را شناخته بود. شیخ بندر که در جوانی با او آشنا بود، از او استقبال رسمی نمود و در کشتی وی بیدنش رفت. دعرشه کشتی... از همراهان شیخ پرسید، چونکه شیخ با تمام معروفین شهر و تجار عمده آمده بود... سفیر عده زیادی را در آن میان می شناخت که قبلاً با آنها آشنا بوده است... ۲

این ملاقات برای شیخ شوم بود زیرا اندکی پس از آن، که هنوز سفیر و همراهانش در بوشهر بودند، بفرمان حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس، دستگیر شد، و محمد نبی خان بجای وی بحکومت بوشهر آمد. محمد نبی خان هم بشرحی که نقل شد با شکوه و جلال بسیار بملاقات سفیر رفت.

جان کلام اینجاست و شرح را از خود سفیر باید شنید. سرهرفردجنس میگوید... ۳ در اولین ملاقات چون وسایل پذیرائی کامل نبود لذا نهانی من يك پیامی فرستادم که از این توجهات دوستانه جدید شما من نهایت و مسرورم و چنین امیدوارم که جمیع تعارفات رسمی تا فردا صبحی از میانه ما موقوف گردد و بعد از شام من تنها بخدمت می آیم که ساعتی با هم نشسته مانند سابق با هم قدری صحبت بداریم و صفت های مأموریت را کنار گذاشته من همان هر فردجنس و شما همان آقا محمد نبی باشید. پس از میز شام برخاسته و اتباع سفارت را شب بخیری گفته بخیمه ام رقتم و قسمی که هیچکس آگاه نکرده در کمال احتیاط بسوی خیمه گاه خان که از خیمه خودمان چندان فاصله نداشت روان شدم و يك حادثه غریبی در آنجا روی داد: چون کشیک چیان خان از دور هیکی مشاهده کردند، بانگ کیستی کیستی بر آوردند و من هم جواب میدادم که انگلیسیم و پیام برم و صاحب آواز بشمجیل يك فانوس پیش آورد و بخواست شیطانی مرا شناخت و این بوشهری بود قبل از معانعت بمأمورین خود فریاد زد ایلچی انگلیس می آید حاضر سلام باشید که فریاد از چهار طرف برخاست و در این میان خودخان معظم نمودار شده هنگامه را تسکین داد... ۴

در این ملاقات شبانه که تصادفاً پرده از آن برافتاد، محمد نبی خان به سرهرفردجنس گفت: «... در ایران امروز سوای میرزا بزرگ قائم مقام وزیر آذربایجان دیگر کسی رانمی بینم که مانند من مستحق اعتماد و اعتبار دوستی باطنی شما... باشد... ۴ و در ضمن تأکید این موضوع و صلاح اندیشیها در باره کار سفیر اصرار داشت بداند که آیا سفیر پیشکش و تعارف برای شاه و وزیر و شاهزاده فرمانفرما و وزیرش آورده یا نه و اگر آورده چه قدر است. سرهرفردجنس در مقابل اصرار او جواب داد که «... در باب هدایا... تا بشیراز نروم و نینم که در آنجا امورم

۱- همان کتاب ص ۶۰ ۲- همان کتاب ص ۶۲ ۳- تاریخ سفارت ص ۸۱

۴- تاریخ سفارت ص ۸۲

چگونه از پیش می‌رود جواب صریحی در این باب نمیتوانم بدهم ... ۱.

قصد اصلی سره‌فردجنس، از این ملاقات شبانه این بود که بفهمد اولیای حکومت ایران او را چگونه خواهند پذیرفت. آیا بهمان سرنوشته سرخان مالکم دوچار خواهند یا بمقصود خواهد رسید. از اینرو از سابقه آشنائی با محمدنبی‌خان استفاده کرده باوی گفت: «... حالا که از شیراز می‌آئید یک قدری حالات آن ولارا برای من بیان نمائید که تا در مدت توقف من در آنجا دستور العمل باشد، لهذاخان معظم باوصاف صفات فرمانفرما و وزیرش نصرالله‌خان و سایر بزرگان در کمال آزادی و طول آغاز نمود بحدیکه نهایت موجب تعجب [سفیر] گردید» و بقول خودش «حتی المقدور مطالب عمده و لازم را از او بیرون آورد و عمده‌اش این بود که خیال حکومت فارس و شیراز را در باره سفارت خود بداند.

و بقول خودش «اینقدر معلوم نمود که خیالشان این است که ببهانه‌های مختلف تا آنکه خبر و نتیجه مراجعت جنرال‌ملکم بهادر و شکایت‌هایش باولیای دولت بنگاله بایشان برسد میخواهند [او را] در شیراز معطل نمایند ...» ۲

ملاحظه میفرمائید، با همه اطلاع و آشنائی که سره‌فردجنس نسبت بافراد ایرانی و اوضاع ایران داشته است معینا از تحقیقات نهانی که بعملیات جاسوسی بیشتر شبیه است غفلت نورزیده و بدست خدمتگزاران ایرانی راه موفقیت خود را هموار نموده است.

در دنباله این ملاقات مینویسد: «... تا دبروقتی از شب صحبت ما طول کشید یعنی تا سحر و هنگام و داغ انواع ملاطفت‌ها از وی بظهور رسید و صبح دمیده بخیمه‌ام برگشتم ... و بعد از ملاحظات تمام من عزیمت نمودم که آنچه میان من و خان موصوف روی داد آن را بی کم و کاست بمیرزا بزرگ بنویسم ... و این هنگام میرزا بزرگ در تبریز بود ...»

مشکلی پیش آمده بود. سفیر انگلیس بایست نهانی مطلبی بوزیر آذربایجان پیغام بدهد: آیا همه کسی قابل اطمینان بود؟ خیر! ناچار به عبدالله آغای ترک، حاکم سابق بصره و واردین که در بوشهر بود، متوسل گشت و از او قاصدی خواست. عبدالله آغا بلافاصله قاصدی پیش او فرستاد. سفیر آنچه بایست باو بگوید گفت و بقول خودش حتی منشیان فارسی نویس هم از این امر خبر داد نشدند. ۳ حاصل پیغامش این بود که در بالا نوشته شد: «... خیالشان این است که ببهانه‌های مختلف تا آنکه خبر و نتیجه مراجعت جنرال ملکم بهادر و شکایت‌هایش باولیای دولت بنگاله بایشان برسد میخواهند مرا در شیراز معطل نمایند ...»

هنگام عزیمت از بوشهر فرارسید، محمدنبی‌خان میخواست دوست قدیم خود را مشایعت کند. سفیر صبح زود از خواب برخاسته پیس از حرکت بخیمه‌اش رفت. در این وقت هم باز مسئله هدیه و پیشکش در نظر محمدنبی‌خان از همه چیز مهم‌تر مینمود و آن را اساس صحبت قرار داده بود. سره‌فردجنس مینویسد: «... خلاصه‌خان موصوف بعد از اظهارات غیر محدود دوستانه و غیره باز بمسئله پیشکش برگشت و گفت که معادل یک لک و چهل هزار روپیه تقابیس و اموال هند بجهت این کار موجود دارم و بازمی‌در کمال نرمی و احتیاط جواش دادم که بعد از وصول شیراز هر گاه کاری ضروری بشود خواهم نوشت و گفتم که من میخواهم زود بطهران برسم و حتی

الامکان میخوام احمال و اثقال سبکتر و کمتر باشد و همدیگر را وداع نمودیم...^۱
 تشریفات حرکت از بوشهر را «موریه» چنین شرح میدهد: «... برای اینکه يك شوری هم
 در مردم بوشهر تولید شود به منجم بوشهر قبلا گفته بودیم که ساعت نیک را برای ما اختیار کند.
 منجم ساعت ۱۱ صبح را معین نمود ما هم در همان ساعت حرکت نمودیم...»^۲

ملاحظه میفرمائید که این آقایان، کاری را که همواره مورد ایراد و موجب خرده گیری
 و تمسخر مودیه و امثال او بوده است و هر جا نواسته اند شاه و درباریان او را باین عقیده خرافاتی
 مسخره و ریشخند کرده اند، اکنون که سیاست عوام فریبی آنها ایجاب میکند مثل يك فرد
 خرافاتی شرقی انجام میدهند.

خلاصه سر هر فرد جنس با احترام وارد شیراز گردید و اول جنوری ۱۸۰۹ بحضور فرمانفرما
 رسید و روز بعد از وزیر شاهزاده دید نمود....

عصر آن روز، قاصد تبریز رسید و يك تن دیگر هم با او بود، آن دورا بنزد سفیر بردند
 دید که شخص همراه قاصد، حاجی یوسف جواهری لطفعلی خان زند است که از قدیم با او آشنائی
 داشته. قاصد نامه ای مختصر از میرزا بزرگ بسفیر داد. مضمون آن را خود سفیر چنین یادداشت
 کرده است: «کاغذ شما رسید و حکایت باطله را که میشنوی باور ممکن»^۳ هر چند این جواب
 مختصر اطمینان بخش بود و سفیر میتواند بفهمد که آنچه در باره پذیرائی او گفته اند ما آدرست
 نیست، مع هذا چون قاصد مرخص شد و بیرون رفت، حاجی یوسف کاغذی از جیبش بیرون آورده
 بسفیر داد. این کاغذ هم از میرزا بزرگ بود و او چنین نوشته بود:

«دوست عزیزم، بسیار مناسب گردید که بتوسط عبدالله آغا بجای کاغذ نوشتن پیام زبانی
 فرستادید تمام مراسلات شمارا بوزراء طهران الی حال نوشته اید دیده ام و هر گاه من پهلوئی شما
 بودم از این بهتر ممکن نبود و محمد نبی خان آنچه بشما گفت راست است و چگونه این را بشما
 گفت من تصور نمیتوانم بکنم و بلاشک بورود شیراز جمیع کارها آدرست نموده هر قدر اصرار و الحاح
 میتوانی بفرمان فرما بکن. هر گاه بعد از آن دیدی که شک میبری و معطل میشوی يك کاغذی
 در کمال سختی بمیرزا شفیع بنویس و در طهران فرانسیمان زمین و آسمان را بحرکت آورده اند
 که شرف بارتیابی ولی می آئی و می یابی و میرزا شفیع مأمور گفتگو خواهد شد و یقیناً با من
 شور نموده و بی من قدم بر نمی دارد و خیر خوش حالی دیگر این است که ایلچی شما باسلامبول
 رسید و تمام کارها را با دولت عثمانی فیصله خواهد نمود و این برای ما و شما هر دو خوب خواهد
 شد. هر کاری که باشد بتوسط حاجی یوسف همسایه عزیزم که دوست قدیم و خالص شماست بمن
 اعلام دارید و آتش دروغ نمیگردد و میدانی که چه میگویم».^۴

سرجان مالکم چون ناکام بهندوستان رسید بفرمانروای هند پیشنهاد کرد که با نیروی دریائی
 خود سواحل خلیج فارس را تصرف و دولت ایران را مجبور کند که فرانسویها را از تهران بیرون
 نماید. سر هر فرد جنس. از این مسئله اطلاع داشت و برای اینکه در غیاب او حادثه ای پیش
 نیاید که کار او را خراب کند با محمد نبی خان قرار گذارد که «... هر گاه جنرال ملکم بهادر
 با سپاه فرننگ بخلیج فارس در رسد برخلاف سبک آن جماعت، خان موصوف طریق مسلوك ومدارا

۱ - تاریخ سفارت ص ۸۵ ۲ - تاریخ روابط محمود محمود ج ۱ ص ۶۳

۳ و ۴ - تاریخ سفارت ص ۸۸ و البته این ترجمه نامه است نه اصل نامه.

پیش نموده ایشان را بجزیره خارک نارسیدن این خبر از لندن فرود آورد ۱. . . . یعنی اینکه خارک را بتصرف انگلیس ها بدهد!

در شیراز کار سفیر از پیش نرفت و او روانه اصفهان گردید. همراهم او عبارت بودند از مستر شربیدیان **Mr, Sheridan** مستر بروس، کاپیتان سدرلند **Captain Sutherland** و کورنت و بولوک **Cornet willock** و دکتر جوکس و موریه و دوتن نوکر سویسی و یک مهتر انگلیسی و یک خیاط پرتغالی و شش نفر هندی و عده ای نوکر ایرانی ۲.

ژنرال گاردان فهرست اسامی اعضای سفارت انگلیس را چنین یادداشت کرده است: سرهارفورد جونز. جعفر علی خان. موریس **Morris** منشی سفارتخانه که همان موریه است. برون **Brun** قونسول بوشهر که همان بروس است. دو منشی، بوتلر **Botler** مباشر، پسر غیر مشروع جونز که پانزده سال دارد و در بصره تولد یافته، چهار نوکر اروپائی که یکی از آنها فرانسوی است. یک نفر خزانه دار ارمنی، ماطهوس پسر اوانس، خود اوانس که سال قبل از طهران تبعید شد. شصت سپاهی با صاحب منصبان اروپائی و یک بیرق. قریب صد نفر مستخدم ایرانی و ارمنی و هندی.

وی جعفر علی خان را چنین معرفی کند: «جعفر علی خان که ۴۰ الی ۴۵ سال دارد چنانکه خود مدعی است پسر حسین علی خان است که سابقاً نواب یکی از ولایات نزدیک بندیشری بوده ... و حالیه سمت منشیگری و مشاوری جونز با اوست ۳

صاحب تاریخ سفارت مینویسد: «نواب جعفر علی خان بهادر ... که از یاران جانی و صدقده روحانی خان موصوف بود زکازاران بسواری سره فرزدجنس بیوست و همه کارها را خان آخر الذکر بتوسط عبدالله آغای ترک و میرزا بزرگ با میرزا شفیع صدراعظم برای سره فرزد ساخته و این قرارداد خول سره فرزدجنس و خروج جنرال گاردان بود ۴»

صاحب فارس نامه در باره جعفر علی خان مینویسد: «... جعفر علی خان نواب هندی پدربدر پدربدر بحکومت و ایالت صوبه مچلی بندر هندوستان برقرار بودند و جداعلای آنها نواب محمدرضا خان هازندران است. در سال نهدو و پنجاه دو بسرداری فوجی از سپاه ایران برای اعانت همایون شاه بفرمایش شاهنشاه زمان شاه طهماسب به هندوستان رفت و بعد از تمکن همایون شاه نواب محمد رضاخان در هندوستان توقف نمود و اولاد او با ایالت صوبه مچلی بندر سرافراز شدند و چون صوبه مچلی بندر بمصالحه در تصرف دولت بهیه انگلیس درآمد نام ایالت و حکومت را در اولاد نواب محمد رضاخان باقی گذاشته رئیس آنها را بحکومت نامیده مبلغی وجه نقد در همراهی برای حاکم و بنی اعمامش برقرار بداشتند و از جمله نواب جعفر علی خان چندی در افواج هندوستان صاحب منصب گردید. بعد از چند سال استعفا نموده بکر بلای معلی بیامد و از اتفاقات در همان سال جناب میرزا حسنعلی طبیب خلف الصدق مرحوم حاجی آقاسی بیگ با اهل و عیال بکر بلای معلی رفته صوبه مرضیه اثر را در عقد ازدواج نواب جعفر علی خان هندی در آورده و نواب معزی الیه بمصاحبت جناب میرزا وارد شیراز گردید و چندین طرف خانه در این محله میدان شاه در جوار تکیه حاجی آقاسی خریدند و وطن نمود و در همراهی سیمصد و شصت تومان ایرانی بوجه مشاهرت موجب و وظیفه و حق املاک

۱- همان کتاب ص ۹۰ ۲- تاریخ روابط محمود محمود ج ۱ ص ۶۴ ۳- یادداشت های ژنرال گاردان ترجمه مرحوم اقبال ص ۱۵۵ و ۱۵۶ ۴- تاریخ سفارت ص ۹۰

هندوستان از دولت بهیمة انگلیس در بسافت نموده گذرانی با احترام مینمود و خط نسخ را خوش مینوشت و چندین قرآن بخط خود نوشته بیادگار بگذاشت و در سال هزار و دویست و سی و چهار در شیراز بر حمت ایزدی پیوست ...^۱

غرض از معرفی کامل جعفر علی خان شناسائی ایادی سفیر انگلیس است در آغاز روابط آن دولت با ایران. و اما عبدالله آغای ترک چنانکه اشاره شد وی یکی از مأمورین عالی رتبه عثمانی و زمانی حاکم بصره و ماردین و از دوستان سفیر و محمدنبی خان و واسطه میان سر هر فرد جنس و میرزا بزرگ بود و در بصره با محمدنبی خان و سر هر فرد جنس آشنائی بهم رسانیده و از آنجا بیوشهر آمده و رحل اقامت افکنده بود^۲ و با این اوصاف قطعاً او هم مثل جعفر علی خان مصالح انگلستان را بر منافع ایران مقدم میداشت.

سفیر انگلیس در هفتم ماه فوریه ۱۸۰۹ از اصفهان حرکت کرد و از راه کاشان - قم روی بپهران نهاد.^۳ در عرض راه از طهران قاصدی آمده خبر داد که جنرال غاردان دیروز از طهران بیرون رفت. خلاصه ۱۴ فبروری (فوریه) بسوی طهران روانه [شد] (یعنی برای ورود بشهر طهران) و جمعیتی نمایان از شهر بیرون آمده سفارت را استقبال نمایانی نموده بشهر داخل کردند و نهار و شام را میهمان امین الدوله بودند ...^۴

دو روز بعد مذاکرات برای تنظیم عهدنامه شروع شد. در ضمن مذاکرات يك ماده در عهدنامه بود که می بایست آن را دربار لندن تصویب کند ولی این ماده طوری نوشته شده بود که میرزا شیخ [صدراعظم فتحعلی شاه] نمیتوانست مقصود [آن] را خوب درک کند و يك ماده صریح و روشن میخواست که بجای آن نوشته شود. در مقابل اصرار سر هر فرد جنس که همین ساده صحیح است، صدراعظم اظهار نمود که نمیخواهد گول نمایندۀ دولت انگلیس را بخورد. این حرف بوزیر مختار انگلیس گران آمد و نمیتوانست این توهین را تحمل کند، از جای خود حرکت نموده يك تکانی بسدراعظم داد که بین وزیر مختار و دیوار، صدراعظم فشار دید. بعد قرار دادی که نوشته شده روی فرش بود برداشته داد بموریر که همراه بود و يك لکدهم بچراغ که در مقابل میسوخت زد که چراغ بيك طرف افتاده خاموش گردید. وزیر مختار انگلیس با همراهان خود از اطاق تاریک بیرون آمده سوار اسب خود شده بسفارت خانه رفتند. ایرانیهایی که در آنجا حضور داشتند گفتند این فرنگی دیوانه شده است.^۵ این مطلب را يك نویسنده انگلیسی نوشته است. ملاحظه فرمائید که مبنای تنظیم عهدنامه چه فکری بوده است می بایست ساده ای مبهم در عهدنامه گنجانده شود که هر وقت بخواهند بر طبق مقتضیات روز و منافع انگلستان تفسیر نمایند سفیری که مدتها در ایران بوده و زبان فارسی میدانسته در مقابل حرف حسابی صدراعظم ایران بجای استدلال صحیح دیوانه بازی در میآورد و بشرارت متوسل میشود. درباریان هم آنقدر بسی اطلاع بودند که از او نپرسیدند در دربار کدام يك از سلطنت های اروپائی سفیری حق دارد باین نحو رفتار کند و اگر چنین کاری کرد با او چه میکنند؟ با همه اینها سر هر فرد جنس در کار خود توفیق یافت و عهدنامه ای را که میخواست با مضاء رسانید. حال اگر خوانندگان گرامی مقایسه ای بین سفیر ایران دهند و سفیر انگلستان در ایران بشانند درمی یابند که دولت ایران با چه اطلاعات و چه عواملی وارد سیاست اروپائی شد و چرا همه جا شکست خورد. سفیر انگلستان با

۱ - فارسنامه ناصری ص ۱۲۲ - ۲ - تاریخ سفارت ص ۸۷ - ۳ - تاریخ روابط ج ۱ ص ۶۵

۴ - تاریخ سفارت ص ۹۱ - ۵ - تاریخ روابط ج ۱ ص ۷۰ بنقل از «جان ویلیام کی»

اطلاعات کافی در باره ایران و با آشنائی با افراد مؤثر دربار و باداستن زبان فارسی بایران می آید و از همان قدم اول در مقام استفاده از آشنایان خود برآمده تا کمک آنها مواقع را از سر راه خود دور میکند و سرانجام با نمایش عصبانیت ساختگی و ایجاد هوو جنجال مقصود خود را عملی میسازد و حرف خود را بکرسی می شناسد ولی سفیر ایران در هند نمایش جاه و جلال و طبع آزمائی و سخنوری و تفریح محاسبات تجاری میبردازد و در باره وظیفه اساسی خود کو چکترین کاری نمیتواند انجام بدهد و در آخر خوشحال است که با گرفتن مستمری برای خود و فرزندانش بایران بر میگردد .

۵۵۵

کتابی که برای نوشتن این سلسله مقالات مورد استفاده بسیار قرار گرفته ، کتاب کوچکی است که مؤلف آن محمدنبی خان نبیره محمدنبی خان سفیر است و در پایان کتاب خود را چنین معرفی می کند : «... مترجم و نگارنده این اوراق نبیره مرحوم محمدنبی خان که تفصیل احوالات آن مرحوم در این کتاب بتحریر آمد منتهی آرزوی او عود بوطن مألوف و توطن یزد است که آنجا خانه و املاک موروثی دارد که بلاجهت و تحقیق از سنه ۱۸۶۷ بتصرف اولیاء دولت علیه ایران در آمد. اگرچه در هنگام توقف موکب همایون بدارالخلافة اسلامبول (۱۸۷۵) و ایضاً در ایام وصول موکب همایون بیاریس و وینه (۱۸۷۸) دریاها طی کرده از هندوستان بفرنگستان رفت و شخصاً در شهرهای مذکور عارض شد جای تأسف است که عراضش نتیجه نبخشید ...»

کتاب در ربیع الاول سنه ۱۳۰۴ هجری مطابق ماه دسامبر ۱۸۸۶ «حسب الامر عالیجاه رفیع جایگاه عزت و اقبال همراء شمسا السماء النجابه و المزة و العلی عمدة الخوانین العظام سرکار محمد نبی خان ...» در بندر بمبئی بطبع رسیده و چون مؤلف آن متوطن هندوستان بوده در انشاء خود کلمات و طرز جمله بندی فارسی هند را بکار برده و کتاب هم با غلطهائی از طبع خارج شده است . معیناً در موضوع مورد بحث دارای ارزش است علی الخصوص که در هیچیک از منابع ایران موضوع را باین تفصیل ننوشته اند . منابع اصلی کتاب عبارتست از اسناد خانوادگی - مقالات روزنامه های هند ، مختصری از مندرجات کتابهای تحفة العالم و روضه الصفا و مسیر طالبی و ترجمه هائی از سفرنامه سر هر فرد جنس و موریه .

چیزی که مجهول است این است که با وجود سرانجام رفت بار محمد - نبی خان سفیر ، چگونه خانه و املاک موروثی برای نواده اش در یزد مانده است آیا دولت از تصرف آن در موقع گرفتاری سفیر صرف نظر کرده یا از راه میراث مادری مثلاً به محمدنبی خان مؤلف که خانواده اش پس از فوت محمد نبی خان سفیر به هندوستان مهاجرت کرده بودند ، رسیده است و دوباره در حوالی سالهای ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ هجری مأمورین دولتی آن را تصرف کرده اند .

دیگر آنکه چرا باو اجازه بازگشت بوطن ندادند ، آیا از او ظنین بوده اند یا علت دیگری داشته است .